



فراخوان ۵

برای ایران

انجمن پادشاهی خاوران مشرق

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com



"روشنفکران سیاسی" و معضلی به نام "رخوت زدگی سیاسی"

عنوان بالا خود به تنهایی گویای بحرانی عمیق در میان نیروهای پادشاهی‌خواه خارج از کشور است؛ بحرانی که نه پنهان شدنی است و نه با چند توجیه ساده قابل رفع. پراکندگی در میان پادشاهی‌خواهان، واقعیتی است که هر ناظر منصفی آن را می‌بیند. اگر در داخل کشور، حاکمیت سرکوب اجازه رشد تشکیلات فراگیر را نمی‌دهد؛ تشکیلاتی که بتواند مردم را بسیج، سازماندهی و پیکار آنان را برای براندازی جمهوری ننگین اسلامی و کسب قدرت سیاسی انجام بخشد، در خارج از کشور چنین محدودیتی وجود ندارد. پس چرا همان پراکندگی، همان بی‌سامانی و همان ناتوانی در ساختن یک نیروی منسجم، در خارج نیز تکرار می‌شود؟

پاسخ را نمی‌توان تنها در نفوذ عوامل جمهوری اسلامی جست. بی تردید نفوذ وجود دارد؛ هم در میان نیروهای میدانی و هم در میان تکنوکرات‌های این طیف. اما اگر همه تقصیر را به گردن نفوذیها ببندیم، در واقع از پذیرش مسئولیت خود می‌گریزیم. این بی‌انصافی مطلق است که انگشت اتهام را فقط به سوی دشمن بگیریم و از دیدن ضعف‌های خود چشم‌پوشیم. در یک سوی این پراکندگی، لومینیسیم حاکم بر بخشی از نیروهای میدانی قرار دارد؛ نیروهایی که بجای تحلیل سیاسی، به هیجان سیاسی تکیه می‌کنند. این هیجان‌زدگی و ناتوانی در فهم شرایط پیچیده مبارزه، نتیجه‌ای جز هرج و مرج مبارزاتی نداشته و بخش بزرگی از جامعه ایرانی را دلزده و گریزان کرده است. اما در سوی دیگر، تکنوکرات‌هایی ایستاده‌اند که به همان اندازه مسئول‌اند؛ تکنوکرات‌هایی که مبارزه سیاسی را به شرکت در این یا آن نشست، این یا آن میزگرد، این یا آن بیانیه تقلیل داده‌اند. آنان با ظاهری آراسته و ادبیاتی شیک، خود را از مسئولیت سازماندهی، از خطرپذیری، از ساختن تشکیلات و از مواجهه با واقعیت‌های سخت مبارزه کنار کشیده‌اند. این دو قطب - لومین‌های هیجان‌زده و تکنوکرات‌های بی‌عمل - در ظاهر در تضادند، اما در عمل یکدیگر را کامل می‌کنند. یکی با بی‌سامانی‌اش، دیگری با بی‌عملی‌اش، هر دو به تداوم پراکندگی کمک می‌کنند.

ادامه در برگ ۲

فقر اقتصادی مردم یکی از عوامل وقوع انقلاب است، اما همه آن نیست.

ایرج آذرنوش

در روزگار ما که خبر و تحلیل از هر سو بر سر آدمی می‌ریزد، کافیست چند دقیقه در فضای مجازی پرسه بزنید تا با انبوهی از روایتها و داوری‌ها روبرو شوید: از سقوط توان خرید مردم و گسترش فقر تا محرومیت روستاها و فرسودگی استخوانبندی زندگی روزانه. در میان این صداها، پرسشی تکراری چون پتکی بر ذهن کوبیده می‌شود: "پس چرا مردم بلند نمی‌شوند؟" و گاه، از سر خشم یا ناآگاهی، کسانی پا را فراتر می‌گذارند و به جای نقد عاملان این ویرانی، خود مردم را نشانه می‌روند: "خلایق هر چه لایق"، "بخورید، حقان است".

اما آیا این داوری‌های شتابزده، با واقعیت پیچیده جامعه‌شناسی سیاسی همخوان است؟ آیا فقر اقتصادی به تنهایی باید موجب انقلاب شود؟ اگر چنین است، پس چرا در هندوستان، پاکستان، بنگلادش یا بسیاری از کشورهای فقیر آفریقایی، با وجود فقر گسترده و فساد اداری نهادینه، انقلاب اجتماعی رخ نمی‌دهد؟

درست در همین‌جاست که باید مکث کرد و به یاد آورد که "هر گردی گردو نیست". فقر اقتصادی می‌تواند آتش زیر خاکستر باشد، اما برای شعلهور شدن انقلاب، تنها فقر کافی نیست.

در جامعه‌شناسی سیاسی، انقلاب نه محصول یک عامل، بلکه برآیند تلاقی چندین نیروی اجتماعی، روانی، اقتصادی و سیاسی است. همانگونه که در این زبانزد آمده: "یک دست صدا ندارد". هیچ جامعه‌ای تنها با یک عامل به نقطه انفجار نمی‌رسد.

۱. تضاد طبقاتی و انحصار منابع: هنگامی شکاف میان مردم و طبقه حاکم چنان عمیق می‌شود که اکثریت جامعه احساس می‌کند "سهمش از سفره کشور تنها بوی غذاست"، زمینه نارضایتی گسترده شکل می‌گیرد. این تضاد، اگر با انحصار منابع و رانت‌خواری ساختاری همراه شود، به تدریج مشروعیت حاکمیت را می‌فرساید. نمونه تاریخی آن را می‌توان در روند انقلاب مشروطه ملی ایران دید؛ جایی که اشرافیت قاجار، منابع کشور را در قبضه داشت و مردم در فقر و بی‌عدالتی می‌سوختند.

ادامه در برگ ۲

فریاد حق طلبی ملت ایران و دوستی نوین با ملت اسرائیل

در تاریخ ملت‌ها لحظه‌هایی هست که نه فقط مرزهای جغرافیا، که مرزهای وجدان بشر را جابجا می‌کند. هفتم اکتبر ۲۰۲۳ یکی از همان لحظه‌ها بود؛ روزی که جهان با چشمانی حیرت زده دید چگونه تروریسم سازمان‌یافته، با نقابی از شعارهای مذهبی، بر جان انسان‌هایی بی‌دفاع فرود آمد و زخمی تازه بر پیکر خاورمیانه نشانده. اما در همان هنگامه خون و خاکستر، صدایی برخاست که کمتر کسی انتظارش را داشت: **صدای مردم ایران؛ ملتی که خود دهه‌هاست قربانی همان ایدئولوژی خشونت پرور است و درد را از نزدیک می‌شناسد.**

ایرانیان، چه در خیابانهای تهران و شیراز و چه در میدان‌های لندن، برلین و لس‌آنجلس، پرچم اسرائیل را در کنار پرچم شیر و خورشید برافراشتند؛ نه از سر هیجان سیاسی، بلکه از سر تجربه و دردی مشترک: تجربه زیستن زیر سایه حکومتی که تروریسم را ابزار سیاست خارجی و سرکوب را شیوه حکمرانی کرده است. آنان با صدایی رسا اعلام کردند که **حملة حماس نه "مقاومت" که ادامه همان پروژة ایدئولوژیکی** است که جمهوری ننگین اسلامی سالهاست در منطقه می‌کارد: آشوب، بی‌ثباتی و دشمنی با هر امکان صلح. حضور ایرانیان در کنار ملت اسرائیل، تنها یک همدلی انسانی نبود؛ یک افشاکاری تاریخی نیز بود. آنان نشان دادند که این حمله نه یک انفجار ناگهانی، بلکه عملیاتی برنامه‌ریزی شده، تأمین شده و هدایت شده از سوی حکومتی است که بقای خود را در تداوم بحران می‌جوید. ایرانیان با فریادشان به جهان یادآوری کردند که مردم ایران و مردم اسرائیل دشمن یکدیگر نیستند؛ دشمن مشترکشان ایدئولوژی‌ای است که انسان را قربانی می‌کند تا قدرت را نگاه دارد.

در این میان، نکته‌ای شگفت‌انگیز رخ داد: **یهودیان ساکن کشورهای غربی، با بدین حمایت ایرانیان، به تظاهرات آنان پیوستند.** این هم صدایی، تصویری نو آفرید؛ تصویری که در آن دو ملتی که دهه‌هاست قربانی سوءاستفاده سیاسی و تبلیغاتی بوده‌اند، در کنار هم ایستادند و نشان دادند که دوستی می‌تواند از دل تاریکترین لحظات تاریخ سر برآورد.

ایرانیان بهتر از هر ملت دیگری می‌دانند تنهایی یعنی چه. آنان نیز سالهاست به‌خاطر سیاست‌های حکومتشان از جامعه جهانی دور افتاده‌اند. همین تجربه مشترک تنهایی بود که پیوندی عمیق میان دو ملت ساخت؛ پیوندی که نه بر اساس مذهب یا سیاست، بلکه بر اساس انسانیت شکل گرفت.

اگر جهان گوش شنوا داشته باشد، پیام مردم ایران روشن است: **دوستی میان ملت ایران و ملت اسرائیل می‌تواند سرآغاز فصلی نو در خاورمیانه باشد؛ فصلی که در آن صلح نه یک رویا، بلکه یک امکان واقعی است.** این دو ملت، هر دو زخمی، هر دو تنها، و هر دو تشنه آزادی و امنیت، می‌توانند ... **ادامه در برگ ۲**

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریان‌های سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

روشنفکران سیاسی و معضلی ... ادامه از برگ ۱

در کنار این دو قطب، گروهی دیگر نیز قد علم کرده‌اند؛ گروهی که می‌توان آنان را اشراف زادگان سیاسی نامید. اینان عمدتاً از میان تحصیل کردگان و دانشگاه رفتگان مهاجر برخاسته‌اند؛ کسانی که تصمیم گرفته‌اند بخت خود را در دنیای سیاست بیازمایند، اما نه در میدان واقعی، نه در سازماندهی، نه در خطرپذیری، بلکه در عرصه‌ای امن‌تر: عرصه رسانه. تحلیل آنان از شرایط موجود نه برآمده از حضور در میدان مبارزه و پیوند با توده‌ها، بلکه حاصل ترکیب سطحی اخبار روزانه با آموخته‌های دانشگاهی است؛ **معجونی که بیشتر برای مطرح شدن و چهره سازی به کار می‌آید تا برای پیشبرد مبارزه ملت ایران.**

این طیف در هر گردهمایی یا تظاهراتی اگر به عنوان سخنران دعوت نشوند، اصلاً شرکت نمی‌کنند. در هر نشستی اگر جایگاه ویژه‌ای برایشان در نظر گرفته نشود، حضور نمی‌یابند. شاید برخی از آنان ایده‌های زیبا و جذابی نیز داشته باشند، اما در عمل برای جریان پادشاهی‌خواهی کاملاً بی‌مصرف و خنثی‌اند. با وجود پتانسیل بالا، هیچ خروجی مثبتی که بتواند در پیوند با مبارزات ملت ایران باشد، چه در داخل و چه در خارج، از آنان دیده نمی‌شود. آدم‌های باهوشی که به دلیل کمال‌گرایی منفی یا ترس از شکست، هرگز کاری را آغاز نمی‌کنند. آنچنان دچار کرختی‌اند که ترجیح می‌دهند در حاشیه امن خود بمانند و مبارزه را از بیرون تماشا کنند تا اینکه خود به میدان بیایند، تجربه عملی کسب کنند و با فراگیری شنا به دریای مبارزات توده‌ها بزنند.

برای اینان، سیاست نه یک مسئولیت تاریخی، بلکه یک "پروژه فردی" است؛ پروژه‌ای برای دیده شدن، برای کسب اعتبار، برای معروف و چهره شدن. آنان در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند، تحلیل می‌کنند، نقد می‌کنند، هشدار می‌دهند، اما هیچگاه پا از دایره واژه‌ها بیرون نمی‌گذارند. سیاست برای آنان نه میدان، بلکه صحنه است؛ نه مبارزه، بلکه نمایش؛ نه تعهد، بلکه فرصت. این "اشراف زادگان سیاسی" همان روشنفکرانی‌اند که گرفتار "رخوت زدگی سیاسی" شده‌اند. رخوت آنان نه از کمبود دانایی، بلکه از وفور آسایش است. آنان در امنیت غرب نشسته‌اند، بدون خطر، بدون هزینه، بدون فشار، و از همین‌رو سیاست را به یک فعالیت ذهنی تقلیل داده‌اند. روشنفکر بی‌میدان، دیر یا زود به تماشاگر بدل می‌شود؛ و تماشاگر، هرچقدر هم که تحلیل کند، باز هم از تاریخ عقب می‌ماند.

رخوت‌زدگی سیاسی یعنی همین: دانایی بدون مسئولیت، تحلیل بدون عمل، نقد بدون خطر، و سیاست بدون مردم. روشنفکرانی که از مردم جدا شوند، ناگزیر به رخوت می‌افتند؛ زیرا مردم تنها نیرویی هستند که روشنفکر را از ذهنیت به عینیت، از کلام به کنش، از تحلیل به مبارزه می‌کشانند.

انفعال محض در میان این روشنفکران بی عمل، این رخوت زدگان سیاسی چنان است که توان تصمیم گیری برای آغاز یک حرکت ادامه دار را ندارند. هدف اصلی‌شان از فعالیت سیاسی، نه ارتقای مبارزات ملت، بلکه ساختن نام و چهره شدن است. آنان در پی جذب دنبال کنندگان بی شمار در صفحات مجازی‌اند تا از طریق قدرت چانه زنی رسانه‌ای، جایگاه ویژه‌ای برای خود دست و پا کنند. سیاست برای آنان نه مسئولیت تاریخی، بلکه نردبانی برای ترقی فردی است. روشن است که از چنین مجموعه‌ای نمی‌توان انتظار داشت مبارزه را گامی به جلو ببرند. بلکه به دلیل پراکندگی و رقابت‌های بیمارگونه، حتی معلوم نیست برای فرونشاندن عطش دیده شدن، تا کجا حاضرند مبارزات ملت را قربانی منافع زودگذر خود کنند. این سه جریان، با وجود تفاوت‌های ظاهری، در یک نقطه مشترک‌اند: هیچ کدام توان ساختن نیروی منسجم پادشاهی‌خواه را ندارند. یکی در برج عاج تحلیل، یکی در صحنه رسانه درگیر، و دیگری در هیجان بی برنامه گرفتار است و هر سه به گونه‌ای متفاوت به رخوت زدگی سیاسی دامن می‌زنند.

در چنین وضعیتی، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان بر این **رخوت، این پراکندگی و این بی‌عملی غلبه کرد؟** پاسخ روشن است: روشن‌اندیشان پادشاهی‌خواه تنها در سایه مبارزات مشترک، همبستگی زیر چتر رهبری واحد شاهزاده رضا پهلوی، اتخاذ استراتژی مبارزاتی واحد و ایجاد صف مستقل پادشاهی‌خواهان است که می‌توانند بر مبارزات مردم تأثیر گذاشته، هژمونی آن را به دست گیرند و آن را به نتیجه مطلوب برسانند. این تنها راه غلبه بر پراکندگی است؛ راهی که اگر پیموده شود، می‌تواند نیروی پراکنده امروز را به قدرت سازمانیافته فردا بدل سازد.

۲. **ناکارآمدی و فساد در دستگاه اداری:** فساد اداری، مانند موربانه‌ای است که پایه‌های اعتماد عمومی را می‌جود. وقتی مردم می‌بینند که دستگاه اداری نه تنها گرهی از کارشان نمی‌گشاید، بلکه خود به مانعی برای زندگی تبدیل شده، احساس بی‌پناهی و خشم اجتماعی افزایش می‌یابد. این همان وضعیتی است که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین پیش از وقوع انقلاب‌ها دیده شد.

۳. **وجود رهبری سازمانیافته و شبکه‌های مبارزاتی:** هیچ انقلابی بدون سازماندهی به ثمر نمی‌رسد. نارضایتی خام، مانند سیلابی است که اگر مسیر نیابد، تنها ویرانی می‌آورد و به نتیجه نمی‌رسد. انقلاب‌ها زمانی پیروز می‌شوند که رهبری منسجم، شبکه‌های ارتباطی گسترده و برنامه مبارزاتی روشن وجود داشته باشد. انقلاب‌های پیروزمند تاکنونی جوامع بشری، همگی نمونه‌هایی از نقش تعیین کننده سازماندهی هستند.

۴. **ناتوانی حکومت در سرکوب:** در برخی مقاطع تاریخی، حکومت‌ها به دلیل جنگ، بحران اقتصادی شدید، شکاف در نیروهای امنیتی یا فشارهای بین‌المللی، توان سرکوب مؤثر را از دست می‌دهند. این همان لحظه‌ای است که "باد به پرچم مردم می‌افتد" و حرکت‌های اعتراضی می‌توانند به انقلاب تبدیل شوند.

۵. **روانشناسی جمعی و احساس امکان‌پذیری تغییر:** مردم زمانی به خیابان‌ها می‌آیند که باور کنند تغییر ممکن است. این همان "جرقه روانی" است که گاه از یک حادثه کوچک آغاز می‌شود؛ مانند خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس که آتش انقلاب‌های عربی را شعله ور کرد و یا قتل ناجوانمردانه زنده یاد مهسا امینی به دست مزدوران رژیم که موجب شعله ور شدن خیزش "زن، زندگی، آزادی" شد. بنابراین، **فقر اقتصادی تنها یکی از اجزای این جدول است؛ نه همه آن.**

برای نیروهای میهن پرست پادشاهی‌خواه، مسئله اصلی نه تکرار شکست‌ها، بلکه یافتن راهی برای تبدیل نارضایتی‌های پراکنده به نیرویی سازمانیافته است. همانگونه که بارها از سوی شاهزاده رضا پهلوی تأکید شده، پیوند با مردم، حضور در مبارزات روزانه آنان، و تلاش برای ارتقای سطح این مبارزات، شرط لازم برای شکست‌گیری یک انقلاب ملی است.

اگر نیروهای سیاسی پادشاهی‌خواه نتوانند با مردم ارتباط بگیرند، در کنار آنان بایستند، از آنان بیاموزند و مسیر مبارزه را روشن کنند، نارضایتی‌ها همچون بخار بی جهت در هوا پراکنده می‌شود.

امروز بیش از هر زمان دیگر، نیاز به سازماندهی، همبستگی و حضور در میان مردم احساس می‌شود. انقلاب نه با آرزو، نه با خشم، بلکه با کار پیگیر، ارتباط گسترده و رهبری مسئولیت‌پذیر به ثمر می‌رسد. اگر هدف انقلاب ملی و رهایی ایران است، باید از همین امروز، با گام‌های کوچک اما پیوسته، مسیر را ساخت؛ در کنار مردم، با مردم و برای مردم.

فریاد حق طلبی ... ادامه از برگ ۱

ستون‌های نظامی تازه را بنا کنند؛ نظمی که در آن رفاه، همکاری و احترام متقابل جایگزین ایدئولوژی‌های مرگ محور شود. در جهانی که قدرتها اغلب منافع خود را بر رنج ملتها ترجیح می‌دهند، این مردماند که می‌توانند مسیر تاریخ را تغییر دهند. و امروز، ایرانیان و اسرائیلی‌ها با صدایی مشترک می‌گویند: زمان آن رسیده است که **خاورمیانه از چرخه خشونت رها شود و بر پایه دوستی ملتها، نه دشمنی حکومت‌ها، آینده‌ای تازه بسازد.**

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی! برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛

خواهشمندیم با این نشانی ای میل با ما تماس بگیرید:

padeshahi1339@gmail.com

@padeshahi.khahan.pishroi

@padeshahi.khahan.pishro

@padeshahip



www.9aban.com



پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!